

تأثیرگذاری خواص در واقعه عاشورا

افسانه قربانی^۱

عاطفه خانی^۲

دکتر مهرناز گلی^۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۱۲

چکیده

از جمله برهه‌های حساس تاریخ، واقعه خونین عاشورا است که خواص طرفدار باطل (امویان) آن را به راه انداختند. در این میان، از سویی، نقش خواصی که به دنیا طلبی، عافیت طلبی و مصلحت‌اندیشی نابخردانه، روی آوردند و از سویی دیگر، خواصی که شجاعانه به حمایت از امام حق برخاستند و در عرصه دفاع از ولی خدا استقامت کردند، در چگونگی شکل‌گیری نهضت عاشورا قابل تأمل است، بر این اساس عبرت‌های عاشورا و از جمله بررسی نقش افرادی که در این واقعه تاریخی تأثیرگذار بوده‌اند، روشن‌گر راه آینده خواهد بود. در این نوشتار که با روش توصیفی - تحلیلی حاصل شد نشان می‌دهد که خواص و موضع‌گیری آن‌ها در حرکت توده مردم مؤثر بوده است. در سیر کلی بحث و نگاه کلی به تأثیرگذاری خواص در واقعه عاشورا پرداخته شده است.

کلیدواژگان: ابا عبدالله الحسین علیه السلام، واقعه عاشورا، خواص.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم حدیث، گرایش تفسیر اثری دانشگاه سیستان و بلوچستان.

(ghorbani@pgs.usb.ac.ir)

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم حدیث، گرایش تفسیر اثری دانشگاه سیستان و بلوچستان

(khani@pgs.usb.ac.ir)

۳. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان (dr.goli@gmail.com)

قیام امام حسین علیه السلام بر مبنای وظیفه دینی آغاز شد و هیچ عامل مردمی در آن دخالت نداشت، ولی آن حضرت برای خنثی کردن تبلیغات دشمن، تلاش می‌کرد تا به روشنگری بپردازد و با دعوت از خواص، قیام خویش را به اراده مردم مسلمان پیوند زند که در این صورت خاموش کردن این نهضت حتی با شهادت وی نیز امری بسیار دشوار می‌شد. از این جهت است که امام علیه السلام هر فرصتی را برای دعوت خواص و عوام برای همراهی قیام خویش غنیمت می‌شمرد. الحاق یک فرد شاخص به قیام حتی اگر قبيله او نیز این چنین عمل نمی‌کردند، وزنه سنگینی برای مردمی شدن قیام امام علیه السلام محسوب می‌شد که دشمن را در موضعی منفعلانه قرار می‌داد. به همین سبب، دعوت امام علیه السلام به سوی ولایت اهل بیت علیهم السلام ما حتی در هنگامی که شعله های جنگ زبانه می‌کشید، نیز استمرار یافت و تعدادی از افراد صالح و از جمله حربن یزید ریاحی سرانجام دعوت او را پذیرفتند و به او پیوستند و این امر ضربه محکمی بر پیکر دشمن و خنثی کننده تبلیغات آن‌ها بود.

آنچه مقرر است در مطالعه حاضر مورد بررسی قرار گیرد، تأثیرگذاری خواص در واقعه عاشورا است. بر این اساس مقاله حاضر به دنبال پاسخی در خور به این سؤال است که خواص چه نقش و تأثیری در شکل‌گیری واقعه عاشورا داشته‌اند؟

درباره پیشینه تحقیق نظریه اهمیت موضوع قیام عاشورا، در دهه‌های اخیر، تحقیقات دامنه‌داری صورت گرفته است از جمله:

- «نقش خواص در سقوط جامعه اسلامی از منظر قرآن و حدیث در سال‌های منتهی به واقعه عاشورا» (یدالله ملکی، ۱۳۹۵) نویسنده براساس آیات و روایات و منابع تاریخی نقش خواص را در سقوط جامعه اسلامی مرد بررسی قرار گرفته شده.

- «نقش خواص در تاریخ عاشورا» (مسلم شویکلانی، ۱۳۸۹) در این نوشتار نویسنده به بررسی افراد شاخصی که به نحوی نفوذ داشته‌اند از جمله محمد بن حنفیه، عبدالله بن عمر... پرداخته شده است



اما در پژوهش حاضر هدف آن است تا به بررسی تأثیرگذاری خواص در واقعه عاشورا پراخته شود.

۱. معنا و مفهوم خواص

به دلیل آن که انسان مدنی بالطبع و نیازمند زندگی اجتماعی است، همواره تکامل و تعالی خود را در هم بستگی با جامعه می بیند و عموماً فرآیند تأثیرگذاری و تأثیرپذیری را در جامعه به عنوان یک حقیقت می پذیرد و از این روست که در تمام جوامع بشری، مردم از حیث نفوذ و قدرت و اثرگذاری بر دیگران و نیز تأثیرپذیری از ایشان به دو قطب تأثیرگذار و تأثیرپذیر تقسیم می شوند. در این میان، گروهی که تأثیرگذارند و در واقع، اقلیتی از افراد جامعه را تشکیل می دهند، به لحاظ خصوصیتی که دارند؛ یعنی اهل تحقیق و نظر بوده و براساس بصیرت و عقل به تحلیل مسائل می پردازند و به همین دلیل پیش کسوتان جریان های اجتماعی هستند، «خواص» نامیده می شوند. از دیدگاه جامعه شناختی، خواص، گروهی اجتماعی هستند که دیگران در ارزشیابی خود، آن ها را ملاک و معیار قرار می دهند. در اعمال و رفتار خود از آن ها الهام گرفته و رأی و دیدگاه آن ها را مبنای داوری و عمل خود قرار می دهند. از این رو، به آن ها گروه های مرجع یا داوری یا استنادی گفته می شود. (وثوقی، ۱۳۷۰: ۲۰۹)

رهبر معظم انقلاب در یک تقسیم جامعه شناسانه، از این گروه این گونه یاد می کند:

[خواص] کسانی هستند که از روی فکر و فهمیدگی و آگاهی و تصمیم گیری کار می کنند؛ یک راهی را می شناسند و دنبال آن راه حرکت می کنند... خواص یعنی کسانی که وقتی عملی انجام می دهند، موضع گیری می کنند و راهی را که انتخاب می کنند از روی فکر و تحلیل است. می فهمند و تصمیم می گیرند و عمل می کنند. (بیانات رهبری، ۱۳۷۵)

پس کسانی که در برخورد با حوادث اجتماعی، اهل بصیرت و آگاهی اند و خود تصمیم گیرنده اند نه پیرو تصمیم دیگران، خواص نامیده می شوند.

۲. نقش خواص در شکل‌گیری حادثه عاشورا

پیدایش هر حادثه‌ای در جوامع بشری در مرتبه اول معلول عملکرد خواص آن جامعه است که طبیعت چنین عملکردی، تأثیرپذیری عوام را به دنبال دارد. خواص، یا خواصِ حقّند و یا خواصّ باطل. خواصّ حق نیز در مقابل مظاهر دنیوی یا پای‌بند به حقّند و یا روی‌گردان از حق. بدیهی است هریک از این اقسام می‌تواند در پیدایش و عدم پیدایش فرایندهای تاریخی، اجتماعی و سیاسی مؤثر باشد و در نتیجه، جامعه را به صلاح و یا به فساد بکشاند.

حادثه عاشورا و کشته شدن فرزند رسول خدا ﷺ یکی از حوادثی بود که نقش خواص در قبال آن بسیار برجسته و قابل توجه و تأمل بوده است. اکنون، به بررسی وضعیت خواص نسبت به قیام عاشورا می‌پردازیم.

۳. دسته‌بندی خواص در مقابل جریان عاشورا

- در یک تقسیم‌بندی می‌توان خواص دوره امام حسین (ع) را به چند دسته تقسیم کرد:
 ۱. بقایای اصحاب پیامبر ﷺ از مهاجروانصار؛ مانند: جابر بن عبدالله انصاری، ابن عباس، سهل بن ساعدی و انس بن مالک.
 ۲. بزرگان و خواص شیعه؛ مانند: محمد حنفیه، مختار، سلیمان بن صرد خزاعی، هانی بن عروه، مسیب بن نجبه فزاری و ابراهیم اشتر.
 ۳. اطرافیان خلفا؛ مانند: عبدالله بن عمرو و عبدالله بن زبیر.
 ۴. متنفذان در قبایل قحطانی در سرزمین عراق که شامل بزرگان و رؤسای قبایل قحطانی می‌شوند؛ مانند: شمر، محمد بن اشعث و عمرو بن حریث.
 ۵. کارگزاران بنی‌امیه از قبیل عمارة بن عقبه بن ولید و ابن زیاد.
- اکنون با توجه به عملکرد خواص عصر امام حسین (ع) در قبال حادثه عاشورا، می‌توان آن‌ها را به دو گروه تقسیم کرد:
 - یکم. کسانی که از همکاری با امام (ع) به علل و دلایلی بازماندند و توفیق حضور در رکاب او را نیافتند.

دوم. کسانی که زمینه ساز حادثه عاشورا بوده و آتش جنگ را بر علیه امام علیه السلام دامن زدند.

گروه اول را نیز از حیث نوع موضع گیری می توان به اقسامی به شرح ذیل تقسیم کرد:
الف) کسانی که به حقانیت امام علیه السلام قائل بودند، اما قدرت همراهی و یاری او را نداشتند. از این گروه می توان به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله، اشاره نمود.

جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام خزرجی انصاری مکتبی به ابو عبدالله از بزرگان صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و از دوستداران خاندان پاک آن حضرت است... جابر خود گوید:
رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود شخصاً در بیست و یک غزه حضور داشت و من در نوزده غزه شرکت داشتم.

وی در بدر و أحد شرکت ننمود، ولی به مسلمانان آب می داد که پدرش به علت خردسالی او را از نبرد باز می داشت. جابر در صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و او نخستین کسی است که امام حسین علیه السلام را پس از شهادتش زیارت نمود و آخرین کسی از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله بود که درگذشت. وی نسبت به خاندان رسالت ارادتی شایان داشت که حدیث لوح فاطمه علیه السلام مشتمل بر اسامی حضرات ائمه معصومان علیهم السلام را او به امام باقر علیه السلام باز گفت و سلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آن حضرت رساند. (دستی، ۱۳۷۹: ۳۶) وی در هنگام حادثه عاشورا نابینا بود، از این رو، نتوانست با امام علیه السلام در کربلا حضور یابد. عبدالله بن جعفر و محمد حنفیه نیز از همین گروهند که به علت کهن سالی و بیماری یا علل و مصالح دیگر، از حضور در کربلا بی نصیب ماندند. (قمی، ۱۴۳۰: ۳۲۲)

ب) کسانی که قائل به حقانیت امام علیه السلام بودند و در عین توانایی، با او همراه نشدند. یکی از این افراد، عبیدالله بن حرج جعفی است. وی از هواداران عثمان بود که پس از کشته شدن او، نزد معاویه رفت و در جنگ صفین در مقابل حضرت علی علیه السلام به جنگ ایستاد. (طبری، ۱۳۸۶: ۱۶۸) او شاعر نیز بوده است و در بین مردم کوفه شخصی شناخته شده به حساب می آمد، هر چند سابقه مثبتی نداشته است. عبیدالله بن حرج جعفی در



حالی که می توانست امام را یاری دهد، چنین کاری نکرد؛ زیرا وقتی امام علیه السلام به منزل «قصر مقاتل» رسید، خیمه ای دید. سؤال فرمود: خیمه کیست؟ گفتند: متعلق به عبیدالله بن حر جعفی است. امام علیه السلام کسی را فرستاد تا او را به همکاری دعوت کند، اما او جواب منفی داد و گفت: من از کوفه بیرون نشدم مگر به خاطر این که با حسین علیه السلام نباشم، چون در کوفه یآوری ندارد و من اصلاً دوست ندارم او را ببینم و او هم مرا ببیند. (همو: ۳۰۸-۳۰۷) پاسخ او را به امام علیه السلام گفتند و آن حضرت خودش نزد وی رفت و پس از سلام، او را برای خروج بر علیه یزید دعوت کرد، ولی عبیدالله همان جواب را تکرار نمود. چون امام از هدایت و رستگاری او مأیوس شد، فرمود:

نصیحتی به تو می کنم و آن این که تا می توانی خود را به مکان دوری برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی؛ زیرا به خدا سوگند اگر صدای استغاثه ما به گوش کسی برسد و به یاری ما شتاب نکند، خدا او را در آتش جهنم قرار خواهد داد.

سرانجام، عبیدالله امام علیه السلام را یاری نکرد، در حالی که توانایی چنین امری را داشت. از خلال کلمات عبیدالله با امام و نیز با توجه به اشعاری که پس از شهادت امام از او نقل شده است، می توان دریافت که او منکر حقانیت حرکت امام نبوده، بلکه معتقد به آن بوده است. مثلاً وقتی که امام علیه السلام او را به توبه دعوت کرد و راه توبه را پیوستن به فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی نمود، عبیدالله گفت:

به خدا سوگند من می دانم که هر کس از فرمان تو پیروی کند به سعادت ابدی و خوشبختی ابدی نایل شده است، ولی من احتمال نمی دهم که یاری من به حال تو سودی داشته باشد.

او، هم چنین در اشعاری که در حسرت نپیوستن به امام سروده است، می گوید:

فیالک یا حسره ما دمت حیّا	تَرَدَّدُ بَینَ صَدْرِی وَ التَّرَاقِی
حسینُ حین یطلب نصر مثلی	علی اهل العداوه و الشقاق
حسین حیث یطلب بذل نصری	علی اهل الضلاله و النفاق

لوائی اواسیہ بنفسی لنلت کرامہ یوم التلاقی^۱

(نجمی، ۱۳۷۸: ۱۲۲-۱۲۳)

اعتقاد به این که امام علیه السلام بر علیه اهل ضلال و نفاق قیام کرده و سعادت و خوشبختی در فرمان برداری از اوست، کاشف از اعتقاد او به حقانیت امام است؛ هر چند که این امر، به تنهایی، علت رستگاری نیست، بلکه حرکت بر اساس این اعتقاد و عمل بر طبق آن لازم است و چون عبیدالله اعتقاد را به مرحله عمل نرسانید، رستگار نشد. البته اعتقاد به حقانیت نیز، از حیث شدت و ضعف، دارای مراتب است. مثلاً افرادی مانند سلیمان بن صردخزاعی و مسیب نجبه فزاری (از سران شیعیان کوفه) که معتقد به حقانیت امام علیه السلام بودند و حتی از او دعوت رسمی به عمل آورده بودند؛ با این حال، از یاری آن حضرت سرباز زدند. شاید بتوان گفت:

اعتقاد آنان به حقانیت امام در مرتبه شدیدتر (به نسبت عبیدالله) بوده است، ولی آنچه اهمیت دارد، عمل است که هم آنان و هم عبیدالله در آن مساوی بودند.

ج) کسانی که نسبت به حقانیت امام علیه السلام توقف کرده و یا از منکران بودند و بدین رواج یاری او خودداری کردند.

عبدالله بن عمر را می توان یکی از این افراد دانست. وی سال سوم بعثت، در مکه متولد شد و گویند قبل از پدرش ایمان آورده که بنابراین، باید پیش از بلوغ مسلمان شده باشد. او پیش از پدر خود به مدینه هجرت کرد و در سال ۷۳ یا ۷۴ ق در سن ۸۴ سالگی در مکه از دنیا رفت. (دستی، ۱۳۷۹: ۲۵۲-۲۵۱)

در همان روزهای اول ورود امام حسین علیه السلام به مکه، عبدالله بن عمر که برای عمره مستحب آن جا بود، خدمت امام علیه السلام آمد و چنین گفت:

۱. آه از حسرت و تأسف سنگینی که تا زنده هستم، در میان سینه و گلویم در حرکت است. آن گاه که حسین علیه السلام بر اهل نفاق و ستم پیشگان از مثل من یاری می طلبید؛ آن گاه که می خواست برای نابودی اهل ضلال و نفاق به یاری اش بشتابم. آری، اگر آن روز از راه جان، یاری و مواساتش می نمودم، در روز قیامت به شرافتی بس بزرگ نایل می شدم.

ای اباعبدالله! چون مردم با این مرد بیعت کرده‌اند و درهم و دینار در دست او قرار دارد، قهراً مردم به او اقبال نشان می‌دهند و با دشمنی خاندان اموی با شما، می‌ترسم در صورت مخالفت با او کشته شوی و گروهی از مسلمانان قربانی گردند و از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری او بردارند، به ذلت مبتلا می‌گردند.» اکنون پیشنهاد من به شما آن است که همان‌طور که همه مردم با یزید بیعت کرده‌اند، تونیز بیعت کنی و از ریخته شدن خون مسلمانان بترسی. (خوارزمی، ۱۴۱۸: ۲۷۹)

امام علیؑ پس از دادن پاسخ او فرمود:

ای ابوعبدالرحمان از خدا بترس و از یاری ما دست بردار.

اما این سخنان نورانی در او تأثیر نکرد و آخرالامر از جمله کسانی شد که با یزید بیعت کرد. (عسقلانی، ۱۳۷۹: ۶۰) او بیعت خود را با یزید این‌گونه توجیه می‌کرد:

اگر این کار درستی بوده چه بهتر و گرنه صبر می‌کنم تا اوضاع بهتر شود.

پس از این‌که مردم مدینه علیه یزید خروج کردند و بیعتش را شکستند، وی فرزندان خود را گرد آورد و گفت:

ما طبق بیعت خدا با او (یزید) بیعت کردیم و از پیغمبر شنیدم که فرمود: روز قیامت پرچمی افراشته گردد و گروهی به زیر آن گرد آیند و سپس اعلام شود که اینان جفاکارانند و بزرگ‌ترین جفا و خدعه پس از شرک به خدا نقض بیعت است. مبادا یکی از شما بیعت خود را بشکند که میان من و او رابطه قطع خواهد شد. (بخاری، ۱۳۹۱: ۲۰؛ مروزی، ۱۴۱۰: ۹۹)

البته عبدالله بن عمر از زمان حضرت علیؑ نیز یکی از خواصی بود که در عین اعتقاد به حقانیت علیؑ و باطل دانستن دشمنانش، سکوت کرد و امام را یاری نکرد. (موسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۹۶: ۸۱-۸۰) او در واقع از قاعدین بود اما در قضیه عاشورا، با توجه به عملکردش و روی‌آوری به یزید و پای‌بندی به او و تنها گذاشتن امام علیؑ و با علم به حدیث پیغمبر ﷺ که هر کسی از یاری و نصرت حسین علیؑ دست

بردارد ذلیل و خوار است، او را از قاعدین و توقف‌کنندگان در حقانیت امام علیه السلام دانستن بسی جای تأمل دارد؛ زیرا او آشکارا به یزید اعلام وفاداری نمود و برای او تبلیغ کرد و به بیعت خود استوار ماند.

یکی دیگر از کسانی که در حقانیت امام علیه السلام تردید داشته و یا منکر آن بوده و به همین دلیل در رکاب امام علیه السلام در جنگ با دشمنان حاضر نشد، عبدالله بن زبیر است. وی بیست ماه پس از هجرت، در مدینه متولد شد. محدثان و مؤرخان عامه، او را به کثرت عبادت وصف می‌کنند. وی از سرسخت‌ترین دشمنان خاندان پیامبر اسلام بوده و هم او بود که پدرش را از علی علیه السلام برگردانید و او را به جنگ با آن حضرت، برانگیخت... سعید بن جبیر روایت کرده که روزی عبدالله، به عبدالله بن عباس روکرد و گفت:

چهل سال است که دشمنی شما اهل بیت را در دل خویش جا داده‌ام و آن را پنهان می‌دارم. (دستی، ۱۳۷۹: ۲۳۸)

او نیز که از مخالفت‌کنندگان با بیعت یزید بود، به دنبال آن از مدینه به مکه پناهنده شد. وی از جمله کسانی بود که می‌خواست امام حسین علیه السلام در مکه نماند؛ زیرا با حضور امام علیه السلام و تجمع مردم برگرد آن حضرت، زمینه‌ای برای توفیق او نبود. (قرشی، ۱۳۸۰: ۳۲۵) وی هر چند که گاهی به ظاهر، پیشنهاد انصراف از سفر عراق را به امام می‌داد؛ اما چون هوای خلافت را در سر می‌پروراند و در فکر سقوط حکومت یزید بود، خود را رقیب جدی امام علیه السلام می‌دانست و نه تنها با هدف او موافق نبود، بلکه به شکست او نیز بی‌میل نبود. از این رو، از شهادت امام علیه السلام کمال استفاده را به نفع خود بر علیه یزید برد. عبدالله زبیر پس از مرگ یزید ادعای خلافت کرد و گروهی با او بیعت کردند تا این که در سال ۷۳ هجری در دوره خلافت عبدالملک به دست نیروهای حجاج بن یوسف که برای سرکوبی او به مکه هجوم آوردند، کشته شد. (طبری، ۱۳۸۶: ۳۳؛ مسعودی، ۱۴۱۱: ۱۳۱-۱۳۰)

۴. عوامل انحراف خواص حاضر در صحنه کربلا

خواص، در هر جامعه‌ای به لحاظ تبعیت و عدم تبعیت از حق، به خواص حق و خواص باطل تقسیم می‌شوند. خواص حق نیز دو دسته‌اند: دسته‌ای که به هنگام

انتخاب بین دین و دنیا (در شرایط حساس جامعه)، جانب دین را گرفته و از دنیا و متاع آن چشم می‌پوشند و گروهی که جانب دنیا را ترجیح داده و دین را به دنیا می‌فروشند؛ یعنی در عین این که حق را شناخته و در مواقعی از آن طرفداری هم کرده‌اند، اما در مواقع لازم و حساس، انتخاب برتر را از میان این دو مقوله، دنیا و متاع آن قرار داده‌اند. اما آنچه مهم است توجه به عوامل این انحراف است؛ یعنی چه علل و عواملی باعث می‌شود که این دسته از خواص از حق عدول کرده و به گونه‌ای تغییر موضع دهند که نسبت به دین یا بی‌تفاوت بوده و یا در مقابل آن قرار گیرند. در تاریخ اسلام کم نیستند افرادی که وقتی افشای حق و یاری آن لازم بود، کتمان‌ش کردند و حتی در مقابل آن قد علم نمودند. نام افرادی مانند طلحه، زبیر و... که این‌گونه عمل کردند، هیچ‌گاه از تاریخ اسلام محو نخواهد شد. بسیاری از خواص کوفه که مسلم و پس از او، حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را تنها گذاشته و حتی با آن‌ها به جنگ برخاستند، کسانی بودند که حقیقت را می‌دانستند و حق و باطل بر آن‌ها مشتبه نبود. از این رو، آنچه مهم است بررسی عوامل انحراف خواص از موضع حق به باطل است که در این نوشتار به برخی از علل انحراف خواص در صحنه کربلا اشاره می‌شود:

۴-۱. دور شدن از معنویت

از جمله علل انحراف خواص در حادثه عاشورا، بریدگی از معنویت بود که منشأ آن را باید پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانست؛ چرا که هدف اصلی رسالت انبیا نزدیک کردن بندگان به خدا و ایجاد معنویت در بین آنان بوده است. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز انقلاب جهانی خود را بر اساس معنویت بنا نهاد و رسالت خویش را با دعوت به معنویات و فراخواندن بندگان به سوی خدای بی‌همتا آغاز کرد و با تکیه بر همین عنصر اساسی به درهم کوبیدن آثار شرک و گمراهی پرداخت و مردم را از بی‌راهه بت‌پرستی به صراط مستقیم خداپرستی هدایت فرمود. بر همین اساس، آغاز رسالت او با نزول سوره‌های آخرین قرآن که عمده‌تاً پیرامون مبدأ و معاد بوده‌اند، شکل گرفت. در سایه همین برنامه انسان‌سازی بود که تربیت یافتگان پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، جلوه‌های بارز معنویت و ارتباط با خدا

بودند. بدان گونه که خود را فرمان بردار حقیقی او امر الهی می دانستند و در انجام دستورات دینی به مسابقه می پرداختند. در اسدالغابه چنین آمده است:

برخی از جوانان برای این که قدشان بلندتر نشان داده شود و اجازه حضور در میدان جنگ پیدا کنند، روی پنجه پای خود می ایستادند و هرگاه نوجوانی اجازه میدان رفتن می یافت، نوجوان دیگری برای آن که او هم خود را به میدان برساند می گفت: من هم چون او قادرم بجنگم و برای اثبات این مدعی حاضر به کشتی گرفتن و مسابقه با او هستم. (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۱۰۸)

تفسیر مجمع البیان ذیل آیه «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر: ۹) یکی از شأن نزول های گفته شده درباره این آیه را این چنین بیان می کند:

مرد فقیری خدمت پیامبر ﷺ رسیده عرض کرد: «گرسنه ام مرا سیر کن.» حضرت دستور فرمود تا از منزل طعامی برای آن مرد بیاورند، اما در منزل طعامی موجود نبود. آن حضرت فرمود: «چه کسی امشب این مرد را مهمان خود می کند؟» مردی از انصار اعلام آمادگی کرد و او را به منزل خود برد، اما جز اندکی طعام و آن هم برای کودکان خود، چیزی نداشت. سفارش کرد غذا را برای مهمان بیاورند و به همسرش گفت: «کودکان را به هرنحو که ممکن است خواب کن.» سپس زن و مرد در تاریکی بر سر سفره نشستند و بدون آن که چیزی از غذا را در دهان خود بگذارند، دهان خود را تکان می دادند. مهمان هم گمان می کرد آن ها هم همراه او غذا می خورند. بدین سان، به مقدار کافی غذا خورد و سیر شد و آن ها هم شب را گرسنه خوابیدند. صبح خدمت پیامبر ﷺ آمدند، آن حضرت نگاهی به آن ها کرد و تبسمی نمود و بدون این که به آن ها چیزی بگوید، آیه مذکور را تلاوت فرمود و آن ها را در مورد ایثار و از خود گذشتگی ای که کرده اند، ستایش کرد. (طبرسی، ۱۳۸۴: ۳۹۱)

این نمونه ای از معنویتی است که آن حضرت در امت خود نهادینه کرده بود.

اما پرسش مهمی که در این جا مطرح می شود آن است که چه شد که پس از پیامبر ﷺ این معنویت به افول گرایید و دوباره جامعه مسلمانان بستری برای احیای امور

غیرارزشی گردید و سال‌های سال، جامعه اسلامی را در سیطره خود قرار داد؟ حقیقت آن است که علت اصلی این عقب‌گرد نامیمون را در افول معنویت در ضمیر مردم باید جست‌وجو کرد، به خصوص خواص که جلودار عوامند. وقتی خواص با روی‌آوری به دنیا، اسیر دست بسته مظاهر آن شوند و اسلام را در ظاهریک سری احکام خلاصه کنند، روح معنویت که در توجه به خدا پیدا می‌شود، خود به خود از بین می‌رود و آن جاست که ماجرای سقیفه به راحتی و بدون هیچ دغدغه‌ای شکل می‌بندد و سفره‌خواران این ولیده نامبارک تا سال‌ها از نشستن بر سر این سفره و تناول از آن خسته نمی‌شوند؛ تا آن‌جا که اهل بیت پیامبر ﷺ به مسلخ شهادت بروند.

نقطه اوج زوال معنویت، در زمان یزید بود؛ چرا که وی آشکارا به مبارزه با دین خدا برخاست. حاکمیت وسیع اسلام را تصرف کرد. از سویی، مردم هم که به فرمایش حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۱۰ «مع الملوك و الدنيا» هستند، گوهرگران مایه معنویت را به بهانه‌های سخیف فروختند و آن‌گونه شد که خواص آن زمان در عین این که حسین علیه السلام را می‌شناختند و حدیث پیامبر ﷺ را در حق او و برادرش شنیده بودند که: «الحسن و الحسين سيد الشباب اهل الجنة»، به مقاتله با او پرداختند. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۹۹)

البته نباید فراموش کرد که افول معنویت، خود معلول یک سری علل و عواملی بود که پس از رحلت پیامبر ﷺ در خواص و بزرگان جامعه اسلامی و به تبع آن، در پیروان آن‌ها به وجود آمد. اموری مانند دنیاگرایی و روی‌آور به مظاهر دنیا، غفلت از یاد خدا و سخنان پیامبر ﷺ و مهم‌تر از همه، تحریف مسئله خلافت از جایگاه اصلی خود، منشأ رخت بر بستن معنویت و در نتیجه، پیدایش حوادث تلخی گردید که به عنوان لکه‌های سیاهی در تاریخ روشن اسلام، ابدی شدند که ذکر چند مورد از آن‌ها به صورت گذرا، خالی از فایده نیست.

الف) غفلت از یاد خدا و سیره و سنت پیامبر ﷺ: یاد خدا سبب نورانیت دل و صفای باطن است؛ آن‌جا که می‌فرماید:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد: ۲۸)

آگاه باشید تنها با یاد خداست که دل‌ها آرامش می‌یابد.

و ذکر خدا باعث دوری از معصیت و گناه می‌شود؛ چنان که مفاد آیه شریفه ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱ بر آن دلالت دارد. بیانات پیامبر ﷺ نیز به منظور هدایت بشر و حفظ نورانیت و صفای باطن و بالاخره راه‌یابی به قرب حضرت احدیت است. پس تا زمانی که انسان در یاد و ذکر خداست و روح و جان خود را به توصیه‌ها و ارشادات نبویه، مزین کرده است، از گمراهی در امان است و از سویی، اعراض از یاد خدا و عدم توجه به احکام و فرامین الهی، که توسط حضرت پیامبر ﷺ به بشر ارائه گردید، چیزی جز گمراهی نیست:

﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾
(طه: ۱۲۴)

هر کس از ذکر و یاد من اعراض کند به دو مصیبت گرفتار می‌آید. یک مصیبت دنیوی که زندگی بر او تنگ و سخت می‌گردد و یک مصیبت اخروی که روز قیامت کور و نابینا برانگیخته می‌شود.

تاریخ اسلام بیانگر این مطلب است که پس از پیامبر ﷺ مردم به عقب برگشتند، دل‌ها از یاد خدا غافل شد و احادیث نبوی دستخوش کتمان و تحریف قرار گرفت. طبیعی بود که در چنین وضعیتی، جامعه از نور هدایت منقطع گردد و اثری از معنویت باقی نماند تا آن جا که جامعه از تحمل وجود وصی رسول خدا ﷺ، باب مدینه علم، در رنج و عذاب باشد. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

زمانی که خداوند رسول خود را قبض روح فرمود، گروهی به قهقرا برگشتند (به اوامر و نواهی حضرت رسول ﷺ پشت کرده، دوباره به راه ضلالت و گمراهی قدم نهادند) و راه‌های گمراهی آنان را هلاک ساخت و بر آراء و اندیشه‌های نادرست خود اعتماد نمودند (احکام را از پیش خود نادرست بیان کرده و مردم را به پیروی از آن وادار می‌نمودند) و از غیر رحم و خویش (رسول اکرم ﷺ) متابعت

۱. همانا نماز، از بدی‌ها و زشتی‌ها دور می‌کند. (عنکبوت: ۴۵)

نمودند و از سبب هدایت و رستگاری - یعنی اهل بیت حضرت رسول ﷺ که مأمور به دوستی آن بودند - دوری کردند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰)

آیا این کلمات نورانی، چیزی غیر از اعراض خواص و به تبع آن‌ها، امت را از یاد خدا و پشت کردن به سیره و سنت پیامبر ﷺ تداعی می‌کند؟

آیا از بیان شریف امام حسین ﷺ در وصیت‌نامه خویش به هنگام خروج از مدینه^۱ چیزی غیر از عقب‌گرد خواص و عوام از ارزش‌های دینی برداشت می‌شود؟ آیا خروج به منظور احیای سیره پیامبر ﷺ و علی ﷺ کاشف از انقطاع خواص جامعه از ذکر خدا و سیره نبویه نیست؟ آیا تعابیر امر به معروف و نهی از منکر، که از اهداف حرکت امام ﷺ است، حاکی از ترک معروف و رواج منکر در میان مسلمانان به خصوص خواص آن‌ها نیست؟ اگر چنین نیست، پس خروج امام ﷺ برای امر به معروف و نهی از منکر و احیای سیره پیامبر ﷺ چه توجیهی را برمی‌تابد؟

آنچه به وضوح از این کلمات نورانی امام ﷺ استفاده می‌شود آن است که خواص جامعه در زمان آن امام ﷺ گرفتار چنین آسیب‌هایی بودند و گرفتاری در دام چنین آسیب‌هایی بود که یا آن‌ها را از یاری امام ﷺ بازداشت و یا در صف مقابل امام قرارشان داد.

ب، پرستش دنیا و ظواهر آن: اولین و مهم‌ترین عامل انحراف خواص در صحنه کربلا و بلکه در تاریخ بشریت، دنیاپرستی و بنده ظواهر دنیا شدن است و چنین امری موجب اعراض از حق است. انسان بالفطره به معبود و معشوق خود ارادت دارد و این ارادت در آن حد از کمال و بلندی است که معبود و معشوق را بر هر چیز دیگر ترجیح می‌دهد؛ زیرا کمال خویش را در او می‌بیند. بدیهی است اگر معبود و معشوق آدمی، خدای تعالی باشد، جز به او و رضای او نمی‌اندیشد و اگر دنیا باشد، جایی برای عشق خدا و پرستش او باقی نمی‌ماند و نقطه انحراف همین جاست.

۱. «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب» (خوارزمی، ۱۴۱۸: ۲۷۹)؛ «همانا من از مدینه خارج شدم برای اصلاح مفسد امت جدّم و برای امر به معروف و نهی از منکر و می‌خواهم سیره جدّم و پدرم را زنده کنم».

البته آنچه مذموم است دنیاپرستی است نه خود دنیا و براین امر روایات متعددی دلالت دارد. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۹۷) و نیز در لسان روایات حب دنیا اصل و اساس هر نافرمانی و سرآغاز هر گناهی دانسته شده است. از این رو، دنیاپرستی اصلی‌ترین لغزش خواص در هر عصری است که باید مورد توجه اکید مسلمانان قرار گیرد تا در دام آن گرفتار نیایند.

در حادثه عاشورا نیز مهم‌ترین عامل انحراف خواص، دنیاپرستی و دل سپردن به ظواهر و جاه و مقام دنیا بود. نگاهی گذرا به موضع‌گیری طلحه و زبیر به عنوان دو صحابی رسول خدا ﷺ، به حقیقت تلخ دنیاگرایی خواص دلالت دارد. این دو تن، از یاران پیامبر ﷺ و از خواص مثبت بودند، اما پس از پیامبر ﷺ در معرکه انتخاب دین یا دنیا و حق یا باطل، حق را رها کردند و از خواص جبهه باطل شدند. مسعودی در مروج الذهب درباره دنیاگرایی این دو تن، چنین می‌نویسد:

در دوران عثمان، گروهی از صحابه به ساختن خانه‌ها و جمع ثروت پرداختند. زبیر بن عوام یکی از آنها بود. او خانه‌ای در بصره ساخت که تاکنون (سال ۳۳۲ ق) معروف است. خانه‌هایی نیز در مصر و کوفه و اسکندریه بنا نهاد. دارایی او بعد از وفاتش پنجاه هزار دینار، هزار اسب و هزار بنده و کنیز بود. طلحه نیز خانه‌ای در کوفه در محل کناسه ساخت که به دارالطلحتین معروف است. درآمد روزانه او از غلات عراق، هزار دینار بوده است. بعضی هم بیش تر گفته‌اند. او در ناحیه شراه بیش از این درآمد داشت. خانه‌ای در مدینه ساخت که آن را با آجر و گچ و شیشه بنا کرده بود. (مسعودی، ۱۴۱۱: ۸۱)

بدیهی است این‌گونه غرق مظاهر دنیا شدن، از طلحه و زبیر، انسان‌هایی می‌سازد که پس از سابقه طولانی در دفاع از حق و پیامبر ﷺ در مقابل حق قرار گرفته و با پشت کردن به وصایای پیامبر ﷺ بر علیه علی علیه السلام لشکر به راه می‌اندازند.

نمونه این دنیاپرستی، آن‌چنان که گذشت، عمر بن سعد بود که عشق به دنیا و مقامات دنیوی او را به دین‌فروشی و مبارزه با فرزند پیامبر ﷺ کشاند. رهبر معظم انقلاب هم در این خصوص فرمود:

وقتی خواص طرفدار حق در یک جامعه - یا اکثریت قاطعشان - آن چنان می‌شوند که دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می‌کند، از ترس جان، از ترس از دست دادن مال و [از دست] دادن مقام و پست، از ترس منفور شدن و تنها ماندن، حاضر می‌شوند حاکمیت باطل را قبول کنند و در مقابل باطل نمی‌ایستند و از حق طرفداری نمی‌کنند و جانشان را به خطر نمی‌اندازند. وقتی این‌طور شد - اولش با شهادت حسین بن علی علیه السلام با آن وضع، آغاز می‌شود و آخرش هم...

۲-۴. عدم بصیرت

چنان که گذشت، یکی از ویژگی‌های خواص مثبت، بصیرت است. بصیرت یعنی روشن بینی و به معنای قوه قلبی است که به نور قدس روشن باشد و با آن قوه، شخص حقایق و بواطن اشیاء را ببیند، همان‌طور که نفس به وسیله چشم صور و ظاهراشیا را می‌بیند. (معین، ۱۳۸۶: ۵۴۶) از این‌رو، عدم بصیرت، همان عدم ملکه روشن بینی است. عدم بصیرت بدترین و خطرناک‌ترین کوری است؛ چرا که کوری چشم دل است. حضرت علی علیه السلام فرمود:

ذهاب البصر خیر من عمی البصیره؛ (آمدی، ۱۴۰۷: ۳۶۴)
نداشتن چشم از کوردلی و نداشتن بصیرت بهتر است.

در روایتی از حضرت علی علیه السلام نیز چنین وارد شده است:

فقد البصراهون من فقد البصیره؛
نابینایی آسان‌تر از کوردلی است.

یکی از عوامل انحراف خواص در صحنه کربلا، عدم بصیرت بود؛ یعنی آنچه باعث شد تا سیدالشهدا علیه السلام به شهادت برسد و اهل بیت او با آن وضع به اسارت بروند و سایر ظلم‌ها و جنایاتی که به وقوع پیوست، ناشی از بی‌بصیرتی خواصی بود که در زمان امام حسین علیه السلام و در صحنه کربلا حاضر بودند و نتوانستند حق را از باطل تمیز دهند. بدیهی است مراد از بصیرت، روشن بینی و آگاهی قلبی‌ای است که انسان را به خدا نزدیک کند

نه مطلق آگاهی و دوراندیشی و داشتن رأی صائب؛ چرا که بین بصیرت و رای صائب داشتن، نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است و می‌توان گفت: هر بصیری (به معنای یاد شده) از حسن رأی و نظر صائب قطعاً برخوردار است، اما این‌گونه نیست که هر کسی - مثلاً - دارای حسن رأی بود، بصیر هم باشد؛ زیرا ممکن است از قدرت تصمیم‌گیری و حسن رأی برخوردار باشد، اما نه تنها او را به خدا نزدیک نکند، بلکه در مقابل خدا قرار گیرد و آن زمانی است که در عین این که متصف به این صفت است، اما از آن، در جبهه مقابل حق استفاده می‌کند، چنان که عمرو بن عاص از زیرکی و حسن رأی برخوردار بود، ولی در کنار معاویه به مقاتله با حضرت علی علیه السلام پرداخت و این نبود مگر از عدم بصیرت او.

از جمله کسانی که می‌توان او را جزء خواص منفی حاضر در صحنه کربلا به حساب آورد، قره بن قیس حنظلی است. وی علی‌رغم شهرتش به حسن رأی، چون از فیض بصیرت محروم بود، نتوانست خود را از عمر سعد کنار کشیده و به حق پیوندد؛ آن‌جا که از طرف عمر سعد مأمور شده بود از امام علیه السلام بپرسد که برای چه به این‌جا آمده است. حبیب بن مظاهر گفت:

او مردی موسوم به حسن رأی است و من گمان نمی‌کردم که او داخل لشکر عمر سعد شود.

در هر صورت، پس از ابلاغ پیام عمر سعد و اخذ جواب از امام علیه السلام، حبیب بن مظاهر به او رو کرد و گفت:

وای بر توای قره! از این امام بحق روی می‌گردانی و به سوی ظالمان می‌روی؟ بیا و یاری کن این امام را که به برکت پدران او هدایت یافته‌ای.

آن شقاوتمند گفت:

پیام ابن سعد را ببرم و بعد از آن با خود فکر می‌کنم تا ببینم چه صلاح است.

(قمی، ۱۳۷۴: ۳۹۸-۳۹۷)

و سرانجام برنگشت و البته از این افراد در میان کوفیان کم نبودند.

۳-۴. تعصبات قبیله‌ای

تعصب از حیث لغت، جانب‌داری کردن است؛ یعنی حمایت از کسی که متعصب نسبت به او علاقه و ارادتی دارد. از این رو، هر تعصبی مردود نیست؛ چرا که تعصب اگر عقلایی و برحق باشد، امری معقول و پسندیده است؛ اما اگر وجهه عقلایی نداشته باشد و به واسطه آن باطل برحق ترجیح داده شود، امری ناپسند و مورد مذمت عقل و شرع است. تعصبات قبیله‌ای جاهلی نیز از این قسم است. امام زین‌العابدین علیه السلام در زمینه این نوع تعصبات می‌فرماید:

عصبیتی که صاحبش به واسطه آن گنه‌کار می‌شود آن است که کسی بدان قوم خود را از نیکان قوم دیگر بهتر بداند، ولی دوست داشتن قوم خود عصبیت نیست، بلکه اگر کسی قوم خود را برستم کمک کند، آن از جمله عصبیت است. (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۲۱)

پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با احیای ارزش‌های جاهلی، دوباره تعصب‌های نژادی و قبیله‌ای جان گرفت و ارزش‌های الهی قربانی ارزش‌های جاهلی شد. در سقیفه مسائل نژادی و ناسیونالیستی حرف اول را زد. در شورای شش نفری عمر، مسئله نژاد تعیین‌کننده بود. در حکومت عثمان بستگان پدری او حرف اول را می‌زدند و راز لغزش برخی از کارگزاران امام علی علیه السلام نیز همین بود. در قضیه عاشورا نیز تعصبات جاهلانه قبیله‌ای در میان خواص و سران لشکر کوفه بسیار مشهود است. در کوفه کم نبودند سران و بزرگان قبایلی که طرفدار معاویه و یزید بودند و به واسطه همین تعصب جاهلانه قومی، بسیاری از این قبایل به آن‌ها اقتدا کردند. گواه روشن بر این که تعصب‌گرایی جاهلانه، عاملی مهم در انحراف خواص و پیروی از آن‌ها در صحنه کربلا بوده است، آن است که روز نهم محرم وقتی شمر ملعون دید که عمر سعد مہیای قتال است، قصد کرد که حضرت عباس علیه السلام و برادرانش را از راه قومی‌گری تحریک کرده و به لشکر عمر سعد ملحق کند. از این رو، با صدای بلند گفت: «کجایند فرزندان خواهر من عبدالله و جعفر و عثمان و عباس؟» چرا که مادر این چهار برادر ام‌البنین، از قبیله بنی‌کلاب بود که شمر ملعون نیز از این قبیله



بود. شمر می خواست بگوید: شما از قبیله ما هستید، بدین رو باید به ما ملحق شوید و از همین جهت هم در امانید، که با پاسخ کوبنده حضرت عباس روبه رو شد که: «بریده باد دست های تو و لعنت باد بر امانی که تو برای ما آوردی...» (قمی، ۱۳۷۴: ۳۹۸).

بازتاب قیام امام حسین (علیه السلام) در عملکرد خواص، پس از شهادت

نهضت عاشورا که در راه احیای دین و ویران کردن اساس ظلم در نوع خود بی نظیر است، منشأ تأثیرات عمده ای در نحوه عملکرد خواص، بلکه قاطبه مسلمانان در حوزه های مختلف مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، حکومتی و سیاسی بوده است. عمده نهضت هایی که پس از حادثه عاشورا به وقوع پیوستند، متأثر از قیام امام حسین (علیه السلام) بوده اند؛ چرا که پیش از هر کس، خواص و سران این نهضت ها، متأثر از حادثه عاشورا بودند. در این مجال برآنیم تا تأثیر این قیام الهی را بر فکر و عمل خواص که موجب پیدایش قیام های گوناگونی بوده است، بررسی کرده و به نمونه هایی از عملکرد خواص پس از حادثه عاشورا اشاره نماییم.

۱. **اولین مبارزه:** اولین مبارزه آشکار پس از شهادت حسین بن علی (علیه السلام) با والی کوفه و حکومت یزید را می توان مبارزه علنی یکی از خواص و بزرگان شیعه به نام عبدالله بن عقیف ازدی دانست؛ چرا که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، ابن زیاد ملعون بر منبر کوفه نشست و به نکوهش خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سیدالشهدا (علیه السلام) پرداخت. عبدالله بن عقیف با شدت و جسارت تمام پاسخ او را داد و در حالی که ابن زیاد مست پیروزی ظاهری خود بود و بر اریکه ظلم و عداوت با پیامبر نشسته بود، او را در ملاء عام مفتضح کرد. به همین دلیل، ابن زیاد دستور داد او را دستگیر کنند. او در حالی که نابینا بود با راهنمایی دخترش مبارزه دلیرانه ای را آغاز کرد تا این که او را دستگیر کردند و به شهادت رساندند. شجاعت و بی باکی او در دفاع از حق و خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فریادگری او بر علیه ظلم و بی دینی، نسیمی بود که از شجاعت و بی باکی حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در دفاع از حق و مبارزه تمام عیار با دستگاه ظلم امویان به او رسیده بود. (محدثی، ۱۳۸۰: ۳۰۲-۳۰۱) نقش عبدالله بن عقیف به عنوان یکی از خواص شیعه و زهاد روزگار کوفه، آن چنان بود

که عوام حاضر در مسجد از او متأثر شده و اولین بذره‌های مخالفت با دستگاه اموی در دل آن‌ها کاشته شد.

۲. قیام مردم مدینه: یکی از پیام‌های عاشورا قیام حرّه یا قیام مردم مدینه است؛ چرا که علت پیدایش آن در مرتبه اول ظلم ستیزی امام حسین علیه السلام بود. این قیام مشتمل بر پیامی گران سنگ بود و آن این که برای از بین بردن دستگاه ظلم و کفر اهل بیت؛ و اقامه عزا در مدینه و انقلاب روحی بود که حضرت زینب علیها السلام در کوفه و شام پدید آورد. مسعودی در واقعه حرّه این گونه می‌نگارد که پس از شهادت امام حسین علیه السلام ظلم و جور یزید فزونی یافت و آشکارتر گردید. آن‌هایی که از اوضاع مطلع بودند [خواص] مردم را از وضعیت نامیمون یزید و حکام او آگاه کردند. مردم همه با روحیه طاغوت ستیزی که از نهضت عاشورا دریافت کرده بودند، اقدام کرده و عثمان بن محمد بن ابی سفیان والی آن زمان مدینه را و مروان بن حکم و سایر امویان را از مدینه بیرون کردند. در حالی که امام سجاد علیه السلام در مدینه بودند، مردم با عبدالله بن حنظله بیعت کردند. خبر به یزید رسید و او سپاهی بزرگ را به فرماندهی مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد. وقتی به سنگستان مدینه - که معروف به حره واقم است - رسیدند، اهل مدینه برای دفع آنان از شهر خارج شدند و بین آن دو جنگ سختی در گرفت. جماعت بسیاری از مدینه کشته شدند تا این که تاب مقاومت برای آن‌ها نماند، از این رو، به مدینه گریختند و به روضه مطهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پناه بردند. لشکر شام نیز وارد مدینه شدند و با اسب‌های خود داخل روضه منوره شدند و اسب‌های خود را در مسجد جولان دادند و چنان از مردم کشتند که روضه و مسجد پراز خون شد.

از خواصی که در آگاه کردن مردم و راه اندازی این قیام، تأثیر بسزایی در بین توده مردم داشتند، منذر بن زبیر بن عوام، عبدالله بن ابی عمرو مخزومی و عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه هستند؛ چرا که وقتی از طرف حاکم مدینه، عثمان بن محمد بن ابی سفیان، به نمایندگی از طرف مردم مدینه به دمشق فرستاده شدند تا از نزدیک خلیفه جوان (یزید) را ببینند و از مرحمت‌های او بهره‌مند شوند تا در بازگشت به مدینه مردم را به اطاعت از حکومت وی تشویق کنند، به هنگام برگشتن از شام و دیدن بی‌دینی و فساد

و فحشا و سگ بازی و شراب خواری یزید، با ذکر موارد فسق یزید، مردم را بر علیه او شوراندند. عبدالله بن حنظله گفت:

من از نزد شخصی برگشته‌ام که اگر هیچ کس با من یاری و همکاری نکند با همین چند پسر به جنگ او خواهم رفت.

به دنبال این جریان مردم مدینه با عبدالله پسر حنظله بیعت کردند و حاکم مدینه و بنی امیه را از شهر بیرون کردند. (مسعودی، ۱۴۱: ۸۱)

نکته قابل توجه آن که قیام مردم مدینه منوره هر چند متأثر از انقلاب امام حسین (علیه السلام) علیه بی عدالتی و ستمگری رژیم فاسد اموی شکل گرفت و عناصر آن از انصار و شاخه های مختلف قریش تشکیل می شد و اگرچه عناصر اصلی آن شیعی بودند، اما قیامی شیعی نبود؛ چرا که رهبری شیعه علی بن الحسین (علیه السلام) نسبت به آن بی تفاوت بود و در یُنْبُع ساکن بود (منتظر القائم، ۱۳۸۰: ۳۰۷).

۳. قیام توابع متأثر از قیام امام حسین (علیه السلام): یکی از ناب ترین نهضت های شیعی قرن اول قیام توابع بود. توابع کسانی بودند که علی رغم دعوت از امام حسین (علیه السلام)، در کارزار عاشورا به یاری آن حضرت نپرداختند. از این رو، به شدت خود را ملامت می نمودند. امام (علیه السلام) که به دعوت آن ها به عراق آمده بود، در کنار شهر آنان به شهادت رسید و آن ها از جا تکان نخوردند (پیشوایی، ۱۳۷۴: ۲۲۱). این گروه احساس کردند که ننگ این گناه از دامن آن ها شسته نخواهد شد، مگر آن که انتقام خون امام حسین (علیه السلام) را از قاتلان او بگیرند و یا در این راه کشته شوند. به دنبال این فکر بود که شیعیان نزد پنج تن از رؤسای خود؛ یعنی سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، عبدالله بن سعد بن ثقیل آزدی، عبدالله بن وال تمیمی و رفاعه بن شداد بجلي، رفتند و در منزل سلیمان اجتماع تشکیل دادند... به دنبال این اجتماع، سلیمان بن صرد جریان را به سعد بن حذیفه بن یمان و شیعیان دیگر نوشت و از آنان یاری خواست. آنان نیز دعوت سلیمان را پذیرفتند. جنبش توابع در سال شصت و یک هجری آغاز شد... تا آن که شب جمعه پنجم ربیع الثانی ۶۵، نخستین شعله قیام زبانه زد. در آن شب توابع به سوی تربت پاک امام حسین (علیه السلام)

روانه شدند [و گریه و زاری و توبه کردند سپس] قبور شهدا را ترک گفته و به سمت شام حرکت کردند و در سرزمینی به نام عین الوردیه با سپاه شام که فرماندهی آن‌ها را عبیدالله بن زیاد به عهده داشت، روبه‌رو شدند و پس از سه روز نبرد سخت، سرانجام شکست خوردند و سران انقلاب به جزرفاعه به شهادت رسیدند.

نتیجه‌گیری

پیدایش هر حادثه‌ای در جوامع بشری در مرتبه اول معلول عملکرد خواص آن جامعه است که طبیعت چنین عملکردی، تأثیرپذیری عوام را به دنبال دارد؛ خواص، یا خواص حق هستند یا خواص باطل، خواص حق گروهی‌اند که ادعای طرفداری از حق را دارند و در واقعه کربلا نقش‌آفرین بودند یا توقع نقش‌آفرینی از آن‌ها می‌رفت. بدیهی است هریک از این اقسام می‌تواند در پیدایش یا عدم پیدایش فرایندهای تاریخی، اجتماعی و سیاسی مؤثر باشد و در نتیجه جامعه را به صلاح و یا فساد بکشانند، حادثه عاشورا و کشته شدن فرزند رسول خدا ﷺ یکی از حوادثی بود که نقش خواص در قبال آن بسیار برجسته و قابل توجه و تأمل بوده است چون اگر خواص در تشخیص صواب از خطا دقت داشته باشند و همت خود را در راستای آنچه که به صلاح جامعه و تاریخ است، استوار سازند عوام نیز پیروی می‌نمایند؛ زیرا خواص در همه ابعاد فکری، رفتارهای فردی و اجتماعی و سایر شئون، مقتدای عوام هستند. نتیجه چنین عملکردی، تعالی جامعه و سعادت مردم است، در غیراین صورت نتیجه‌ای جز تباهی و انهدام نخواهد داشت.



منابع

- قرآن

- نهج البلاغه، حضرت علی علیه السلام (۱۳۸۲) ترجمه: محمد دشتی، مشهد، نشر موسسه تحقیقاتی امیرمومنین علیه السلام.

- آمدی، عبدالواحد (۱۴۰۷ق) غررالحکم و دررالکلم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

- ابن اثیر (۱۳۷۲)، *اسد الغابه*، به نقل از: سید احمد خاتمی، *رسالت خواص*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

- ابن حجر، عسقلانی (۱۳۷۹) *فتح الباری*، بیروت، للطباعة والنشر درالمعرفه.

- بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ (۷۵/۳/۲۰)، در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

- باقر شریف قرشی (۱۳۸۰)، *حیاه الامام الحسین علیه السلام*، به نقل از: جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، قم، معروف.

- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۳۹۱)، *صحیح بخاری*، شیخ الاسلام احمد جام، بیروت، دارالکتب.

- حسینی دشتی، سید مصطفی (۱۳۷۹)، *معارف و معارف*، قم، انتشارات اسلامی.

- خاتمی، سید احمد (۱۳۷۲) *رسالت خواص*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۸۴) *مجمع البیان*، تهران، ناصر خسرو.

- طبری، (۱۴۰۱) *تاریخ الامم والملوک*، به نقل از: حسین بن علی، از مدینه تا کربلا، بیروت، دارالسلام.

- قمی، عباس (۱۳۷۴)، *منتهی الآمال*، تهران، خورشید.

- قمی، عباس (۱۳۷۴)، *سفینه البحار*، بیروت، دارالمرتضی.

- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، *اصول کافی*، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.

- مقتل خوارزمی (۱۴۱۸)، تحقیق: شیخ محمد سماوی، ج ۱، انوار الهدی.

- مسعودی (۱۴۱۱)، *مروج الذهب*، تحقیق: عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات.
- معین، محمد (۱۳۸۶)، *فرهنگ فارسی معین*، قم، انتشارات اسلامی.
- محدثی، جواد (۱۳۸۰)، *فرهنگ عاشورا*، قم، معروف.
- محمد مهدی شمس الدین (۱۳۸۱)، *ارزیابی انقلاب امام حسین علیه السلام*، ترجمه: مهدی پیشوایی، مؤسسه فرهنگی هنری سینمایی الست فردا.
- منتظرالقائم، اصغر (۱۳۸۰)، *نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- مهدی پیشوایی (۱۳۷۴)، *سیره پیشوایان*، مؤسسه تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، تهران، نشر فرهنگ.
- مروزی، نعیم بن حماد (۱۴۱۰)، *کتاب الفتن*، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
- مؤسسه فرهنگی قدر ولایت (۱۳۹۶)، *خواص و لحظه های تاریخ ساز*، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت.
- مسعودی (۱۴۱۱)، *مروج الذهب*، ج ۳، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- منصور وثوقی و علی نیک خلق (۱۳۷۰)، *مبانی جامعه شناسی*، انتشارات خردمند.
- نجمی، محمدصادق (۱۳۸۷)، *سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا*، دفتر انتشارات اسلامی.